

راهی که انسان در پیش دارد

من اکنون به اصطلاح «رومن رولان» - که آنرا عنوان یکی از آثار خوب خود نیز قرار داده - به آخرین مرحله «سفر درونی» خود رسیده‌ام. وقت آن آمده است که اینک بال گیریم و از بالاتر و دورتر به روی همه مسائلی که در این بحث، بی‌باکانه آنها را مطرح کرده‌ام (واز زیر پارکوشهائی که برای یافتن راه حل‌های آنها لازم بوده است شانه خالی نکرده‌ام)، نظری بیفکنیم. «و حالا که بدینجا رسیده‌ام شاید ضرورت ایجاب کند که پیش از پایان کار، از دل فریاد برآورم: «من خود با همه ضعفهایی که دارم و بیش از هر کس به آنها آگاهم، چنین ضرورتی را حس می‌کنم.»

دشوار است که به اراده خویش از جهان کناره گیریم و این همه نعمتی که از برکت تمدن تکنیکی پدید آمده ترک گوئیم، عزت پیشه سازیم، از این همه وسائل ارتباط جمعی چشم پوشیم و دوباره به طبیعت بازگردیم. امروز در سراسر گیتی بعضی کسان، از آنها که به خدا ایمان ندارند تا پیروان ادیان، این راه را به عنوان راه نمونه و راه رستگاری برگزیده‌اند. من همه اصول اخلاقی را، صرف نظر از مبادی ایمانی به وجود آورنده آنها، ارج می‌گذارم، به شرطی که به این اصول، به تمام و کمال عمل شود. ویی شک که در دل قرن زیستن، به فشارهای هر روز آن سر نهادن، با هیچانهای آن زندگی کردن، همه پیچ و خم‌ها و مراحل این ماجرا را با رنگ ویی و خون خویش احساس کردن، ضربه‌ها، نوش و نیش‌های آن را به جان خریدن، و با این همه به دنبال راههای خوشبختی آدمی گشتن، کاری دشوار و بدیقین پرثمر است. و باید بگویم که من در این کار،

پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی

فقط تاحدی توفیق یافته‌ام. چنانکه یاسپرس می‌گوید، با ترك نكردن میدان و روی برتافتن از كشاكش حوادث، با قبول «شرافتمندانه» فروض «ماجرا»، هريك از ما می‌تواند به‌بقای نوع انسان و به‌تكامل اصول و قواعد اجتماعی كمك كند*.

انسان، دیوانه تکنیک است

بی‌توازیی میان قدرت انسان و نیروهای اخلاقی او، نیروهایی که او برای استفاده از این قدرت در اختیار دارد، به‌جائی رسیده است که با نگاهی پدشیوه زندگی او در اجتماعات، کردار و رفتارش در بیشتر اوقات شیطنانی جلوه می‌کند.

«قرص ماهی» که اکنون، آرام از پس‌درختان سرسبز، سر بیرون می‌آورد، با ماهی که انسانهای بدوی ستایش می‌کردند یکی نیست. این، همان نیست که نورش اطاق کودکی مرا، هنگامی که برمی‌خاستم و پنجره‌ها باز می‌کردم، روشن می‌ساخت. فردا، آدمهای آهنی بر آن فرمانروایی خواهند کرد. اما با این همه، دهقانی که امروز بعد از ظهر،

روباهی را که پدرش کشته بود از این خانه به آن خانه می‌برد، در جای پای همه دهقانانی گام می‌گذارد که پدرانشان حیوان بدبویی را کشته بودند، و آن حیوان را از این خانه به آن خانه می‌بردند. من با ولع فراوان کمترین نشانه‌های جاودانگی زمانهای گذشته را، آنچه را پایداری کرده و آنچه را که در برابر انسان دیوانه تکنیک پایداری خواهد کرد،

* این همان نظر خوشبینانه‌ی است که کنراد لورنس Konrad Lorenz به عنوان نتیجه‌گیری در کتاب تحسین‌انگیز خود به‌نام «خشونت، تاریخ طبیعی بشر»

جستجو می‌کنیم**.

من خود به جاودانگی مزارع عقیده‌ی ندارم، اما با کسانی که با ازمیان رفتن آنها دچار حسرت و افسوس شده‌اند نیز هم‌آوازم؛ همچنین انکار می‌کنم که ما بتوانیم با توسل به «نشانه‌های جاودانگی زمانهای گذشته» دلیل و علت درستی برای امیدوار بودن بیابیم. حقیقت این است که انسان عصر ما، در بیشتر اوقات «دیوانه تکنیک» است و هیچ‌کس نمی‌تواند امروز پیش‌بینی کند که او در کدام قطعه این راه دیوانگی، خواهد ایستاد.

انسان، دیوانه تکنیک است. مردان وزنانی که دیده‌ام، جوانان و سالمندان، سیاحتگران امریکایی و شوروی و فرانسوی و آلمانی . . . در استکهلم و سائوپالو، درکناره‌های هودسون و در گردشگاههای جنگل سیاه، همه، بی‌آنکه به‌خود زحمت نگاه کردن بدهند و زیبایی را دریابند، از اتومبیل بیرون می‌آیند، دوربین‌های خود را میزان می‌کنند، عکس می‌گیرند و بلافاصله به راه می‌افتند. اینان، هزاران، صدها هزار مردمی هستند که در کنار جاده‌های اصلی، در میان دود و بوی ناخوش گازوئیل و صدای ناهنجار موتور اتومبیل‌ها، بساط خود را می‌گسترند و غذا می‌خورند، درحالی‌که چند قدم دورتر می‌توانند از سکوت و هوای پاکیزه لذت ببرند. باید بکشیم و رفتار آنان را دریابیم. در امریکا، مؤسسات لوکسی مانند (Patuxent Institution در تریکی واشینگتن) به وجود آمده

(۱۹۶۳) می‌آورد.

** فرانسوا موریاک. یادداشت‌ها. فیگاروی ادبی

۲۲ سپتامبر ۱۹۶۲.

است که در آنها گروه‌های پزشکان و روان‌شناسان و پسیکانالیست‌ها می‌کوشند تا بزهدکاران را که کم‌ویش به بیماری‌های روانی دچارند دوباره به زندگی عادی و معمولی بازگردانند: تمدن تکنیکی، در نواحی متمرکز شهرها، از دوران کودکی روی افراد فشارهای گوناگون وارد می‌کند و آنان را که با زندگی ناسازگارند، آنان را که در برابر مصائب، توان اندک دارند به بیماران روانی تبدیل می‌کند، آنان را به اعتیاد و گاه به جنایت می‌کشانند و آنگاه با سرمایه - گذارهای کلان، می‌کوشد آنها را بازباید. مسابقه مانند میان تولید افراد غیرعادی و بازافتن آنها در گرفته است، مسابقه‌یی که در شرایط کنونی، باخت اجتماع، مسلم و تردیدناپذیر است.

آنچه گفتیم تنها چند نشانه‌یی بود که از میان بسیار برگزیده شده‌است. آیا این نوعی بیماری کودکی است که بشر، تا چند دهه دیگر، با یافتن محیطی نو، می‌تواند آن را با استفاده آگاهانه از فشار و اثر بعضی از عوامل فرهنگی درمان کند و به سوی بلوغ تحول یابد؟ اما از چنین کودکی، چه نوع بلوغی انتظار می‌رود؟

الگوی همه‌گیر

در این محیط نو، از هرسو که می‌نگری، همه نابهنجار می‌بینی. کلام معروف پروتاگوراس را به‌خاطر می‌آورم: «معیار همه چیز انسان است. هم معیار هر آنچه هست، و هم معیار هر آنچه نیست.» اما آنچه انسان به‌وجود آورده، چه از لحاظ ساخت و مقیاس و چه از لحاظ آثار، دیگر به معیار خود

او نیست. و در میان یافته‌ها و آفریده‌های انسان، تنها «اتوماسیون» نیست که او را «بیکار» و «مرخص» کرده است؛ اما آیا هر آنچه جنبه «دسته‌جمعی و عمومی» دارد با مقیاس آدمی سازگار و با ساختمان بیوسیکولوژیکی او، با خصائص انفرادی و اجتماعی او همساز است؟ آیا ما به پایه «انسانی‌نو» به پایه «ابر مرد» خواهیم رسید؟ آیا اکنون علائم و نشانه‌هایی از پدید آمدن این «انسان نو» به چشم می‌خورد؟

در جوامع صنعتی پیش‌رفته - که تباین و اختلاف آنها با جوامع دنیای سوم روز به روز بیشتر می‌شود - نابرابری میان «قدرت» و «وفور» هر روز شدت می‌یابد. در میان نشانه‌های این نابرابری، بی‌هدفی، نداشتن انگیزه (انگیزه‌هایی بجز بالارفتن سطح مصرف عامه) و نبودن آمال عالیه را می‌توان نام برد. بحران کمونیسم موجب شده است که این نابرابری هم در غرب و هم در شرق پدید آید. در درون بسیاری از مردم قشرهای گوناگون «خلأیی» مشاهده می‌شود که فقط تعداد اندکی به آن آگاهی دارند. علیرغم آنچه بعضی از اخلاق‌گرایان می‌پندارند کسانی که به‌عنوان عکس‌العمل در برابر «بسیار و فراوان داشتن» آگاهانه به «درست‌تر زیستن» می‌اندیشند، ندارند. تنها طبایع استثنایی هستند که برای کمال یافتن آدمی و «انسانی کردن او» شور و شوقی دارند و به آن می‌اندیشند. به‌عکس آنان که در زندگی روزمره خود کمبود ناشی از این نابرابری را احساس می‌کنند فراوانند و چه بسا که این احساس سبب شود که پدیدارهای عصبی در آنان بروز نماید. من درباره جوامع صنعتی پیش‌رفته

غرب و شرق سخن گفتیم ؛ اما آیا امیدی هست که اجتماعاتی که سن خود را نگه داشته‌اند ، در برابر این محیط جدید ، پایداری پیروزمندانه‌یی از خویش نشان دهند ؟

در گذشته می‌دیدم و هنوز هم می‌بینم که فراوانی و گسترش تکنیک‌ها ، ملت امریکای شمالی را ، به‌طور خاص ، دچار مخاطره کرده است . در امریکا ، این تکنیک‌ها چون بلای آسمانی بر سر اجتماعات فرود می‌آید و همین‌که فرود آمد ، سنن و خصائص و عوامل سازنده آنها از میان می‌رود و ترکیب ناهنجار این مسائل سبب می‌گردد که نیروی پایداری طبیعی ، که بر اثر ریشه گرفتن فرهنگ در سرزمین معینی در این اجتماعات وجود دارد سست شود و کاستی گیرد . تصور می‌کردم که در ملت روس ، حتی در دوران اجرای نقشه‌های پنج ساله پیش از جنگ ، که همزمان با طولانی‌ترین مدت اقامت در این کشور بود ، مبنای و پیوند دیگری می‌توان یافت . طبقه دهقان ، مدت‌ها در دوران روسیه مقدس ، بزرگترین قسمت ملت روس را تشکیل می‌داده و همیشه نقش مهمی را ایفاء کرده است . به نظر من این طبقه به‌علت تماس دائمی با طبیعت ، گنجینه‌یی از استعدادهای هنری و فولکلورست که می‌توان آن‌را با سیاست خردمندانه‌یی نگهداشت و وسائلی برانگیخت که این عادات و سنن باقی بمانند و بر تمدن تکنیکی و سوسیالیستی نشان گذارند و اثر کنند تا در نتیجه ، گذشته این ملت از میان نرود ؛ اما بررسی وضع اتحاد جماهیر شوروی ، پنجاه سال پس از انقلاب ، بیهودگی و خامی این اندیشه را روشن می‌کند .

در سفرهای دیگر ، با ملل و فرهنگ‌های دیگری آشنا شدم و تخم امیدهای دیگری در دل کاشتم . پس از ناامید شدن از روس‌ها به مردم اسپانیا به این Homo hispanicus امید بستم و شور عالمانه دوست عزیزم ژان کاسو Jean Cassou به من کمک کرد تا خصال فوق العاده این مردم را دریابم . زمانی هم امید و اعتقاد متوجه مردم یونان ، مردم کوهها و جزیره‌ها ، مردم میسن Mycène و هراکلیون Heraklion ، مردم اپیر Epire و پلوپونز Peloponues شد و آرزو کردم مگر اینان راهی برای بکاربردن ، و درست بکاربردن تکنیک‌های جدید بیابند . رؤیای آندره زیگفرید نیز همین بود . او همواره می‌پنداشت که ملل مدیترانه‌یی در ایجاد تعادل ، و به‌هنگار کردن و تطبیق دادن تمدن صنعتی (که بوسیله انگلوساکسون‌ها توسعه یافته) با هدفهای انسانی ، نقش مهمی دارند . آیا این ، دردورنمایی دیگر ، همان امید ژاک برک Jacques Berque نیست؟ به نظر او انسان عرب ، به‌جیران عقب‌ماندگی‌منی‌اش ، «امروز نسبت به کسانی که در گذشته بر او پیروزی یافتند این مزیت را دارد که ماشین برایش وسیله‌یی است تا به طبیعت بازگردد» . در حالیکه در بسیاری از کشورهای «پیش‌رفته‌تر» و «ساخته‌تر» ، ماشین ، انسان از طبیعت جدا می‌کند و او را دور از درخت و گیاهان ، دور از زندگی ، در مناظر ملال‌آور زندانی می‌سازد . انسان ، که درخت زندگی است ، می‌تواند به کمک ماشین دوباره طبیعت را باز یابد و از نو «طبیعی» گردد .

پیش از آنکه در سیک Quebec سکنی گزینم از خود می‌پرسیدم که آیا کانادا بیان فرانسوی‌الصل ،

به برکت سنن دلپسند و تمایلی که به «بازیافتن» خویش دارند می‌توانند به مقیاسی محدود، به شیوه و طریق اصیلی، خود را با شیوه زندگی امریکایی تطبیق دهند و در این باره نمونه و سرمشقی برای اروپا شوند؟ محبتی که در دل خود برای بسیاری از ساکنان کبک حس می‌کنم و همچنین امید به پیروزی «کبک آزاد» دارم، بسیارست. با این همه یقین دارم که کاناداییان فرانسوی الاصل در این مهم توفیقی نخواهند یافت (حتی اگر کوششهای جدی هم نمایند) و از این گذشته، آنچه باید بشود تا حدود فراوانی صورت گرفته است.

امید داشتم که مردم روسیه و اسپانیا و یونان و کبک از سرمایه‌های درونی و نیروی معنوی و سنن و فرهنگ خود کمک گیرند و به زندگی رنگ و شکل اصیلی بدهند، اما امیدهایم تبدیل به نومیدی شد. الگوی تمدن تکنیکی، همه‌جا را فرا خواهد گرفت و تو گویی که جبری جهانگیر بر این امر حاکم است. در مراکز صنعتی جدید «آندالوزی»

Andalousie و یا «متسوجورنو» Mezzogiorno که در این اواخر قارچ مانند پدید آمده‌اند، با محیط‌های صنعتی کهنه، مانند «پیتسبرگ» و یا «اسن» و یا «بی‌یانکور» بناها و ماشین‌ها همه به یک گونه‌اند. دشوار است که باخود آسوده بیندیشیم که در این عالم، برای «بشریت‌نو» محیط‌های مناسبی به وجود آمده است. اشتراکی کردن وسائل تولید، برای مردم کشورهای شرق اروپا، در این زمینه (و در زمینه‌های دیگر) وضع بهتری پدید نیاورد. و با در نظر گرفتن واقعیت‌هایی که اکنون می‌شناسیم، تصور نمی‌کنم که کشورهای که سابقاً

در بند استعمارگران بودند (چه کشورهای افریقای سیاه و چه ممالک عربی) راهی یافته باشند که بتوانند آنها را از بدبختی‌های محیط غربی به دور کند و محزون نگهدارد.

بنابراین می‌توان گفت که هیچ محلی به چشم نمی‌خورد که در آن نیروهای ملی و قومی برای نگهداشتن اصالت خود در برابر هجوم تمدن صنعتی به پایداری برخاسته و پیروزی یافته باشند. نبردی که انسان در رو یا روی خود دارد، نبردی که او شاید بتواند امیدی به پیروزی خود داشته باشد، این است که در برابر این هجوم بایستد و با آن پنجه در پنجه افکند، نه اینکه از برابرش بگریزد و برای خویش پناهگاه‌هایی بجوید.

در میان همه ملل، در سراسر گیتی، بر تعداد «تکنیسین‌های برده» روز به روز افزوده می‌شود، اینان دانش‌ها و فنون خویش را در راه رسیدن به هدف‌هایی به کار می‌برند که خود، آنها را به اختیار برنگزیده‌اند، بلکه از طرف دستگاه یا مؤسسه، یا از جانب کارمندان و مزد بگیرانی به آنان تحمیل شده است، خدمتگزارانی که خود درباره با ارزش و درست بودن هدف‌ها هیچگونه تشویش خاطرری ندارند؛ به قول هیدگر «پادوهای» که می‌کوشند «طبیعت را در بند کنند» و از نیروی خود «است» شده‌اند. این «تکنیسین‌های برده» نیز نوعی از رانندگاند. نابرابری میان قدرت و وسائلی که به کار می‌برند چندان مهم نیست، آنچه اهمیت دارد نابرابری بی‌است که میان قدرت آنان (که اغلب، بسیارست) و ناآگاهی از هدف‌هایی که آنان دانش و قدرت خویش را در راه آنها به کار می‌برند وجود

بعضی از اشکال بی‌توازی را گروهی از جامعه‌شناسان زیر عنوان «کمبود فرهنگی» مطالعه کرده‌اند. اوگبورن (W. Ogburn) این اصطلاح را فقط در مواردی به کار می‌برد که میان یافته‌های تکنولوژیک و امکانات اجتماع، تفاوت باشد و اجتماع نتواند بنیادهای مناسبی برای به کار بستن آنها به «بهترین وجه» در راه خدمت به فرد و جامعه، به وجود آورد.

لئوبوگارت (Leo. Bogart) معتقد است که امروز شکاف و فاصله میان پیشرفت‌هایی که در زمینه تکنیک‌های ارتباطات دسته‌جمعی پیدا شده و امکانات جوامع کنونی در استفاده از آنها کاملاً محسوس است. وضع حتی از آنچه در گام نخست می‌پنداریم وخیم‌تر است زیرا این وسایل ارتباط جمعی، که در صدر آنها تلویزیون را باید قرار داد، (و می‌دانیم که امکانات تلویزیون با پدید آمدن «دوران دوم» ماهواره‌ها، بیشتر خواهد شد) روی رفتار و طرز فکر مردم اثر فراوان دارد. شکی نیست که رفتار و طرز فکر مردم باید تغییر کند، منتهی لازم است این تغییر درجهتی پدید آید که انسان بتواند از این وسائل بهتر استفاده کند و به عبارت دیگر آنها را «انسانی‌تر» سازد. اختراعات فنی که بوسیلهٔ انسان مهار نشود بر تعداد افراد «غیرمتعادل» - آنان که از نظر مادی نیرومند و از لحاظ معنوی ضعیف و ناتوانند - می‌افزاید. و بی‌تردید انسانهایی که به این ترتیب ساخته شوند، حد توقعشان از این وسائل ارتباط جمعی کاستی می‌گیرد. به‌اندک، راضی می‌شوند و در برابر آنچه با این وسائل از راه گوش می‌شنوند و از راه چشم می‌بینند، که بیشتر آنها

دارد؛ مانند فیزیک‌دانان اتمی، فضانوردان، کارشناسان انفورماتیک، کارشناسان سبیرتیک، کارشناسان موشکها و هواپیماهای مافوق صوت و غیره. اینان، به‌بهترین معنی کلمه، ماجراجویان دنیای فنون‌اند و گاه خود را همانند کاشفان قدیم می‌دانند، درحالی‌که آنان هدفهای خویش را روشن‌تر می‌دیدند، هدفهایی که چه بسیار با آتش و خون به دست آمده است. تلویزیون، مطبوعات و مجلات از این «تکنیسین‌های برده» ستارگانی می‌سازند و بعضی از آنان را به‌عنوان قهرمانان عصر در نظر مردم جلوه می‌دهند. چند وقت پیش، روی صفحهٔ تلویزیون، خلبانی را دیدیم که همهٔ برنامه به او اختصاص داشت. کار او آزمایش هواپیماهای جدید بود. مردی بود نزدیک به چهل ساله، ساده و دوست‌داشتنی و دارای شش‌فرزند. پس از سالها طرح‌ریزی و محاسبه، هواپیماهایی را که با سرعت‌های بسیار ساخته می‌شود برای آزمایش په او می‌سپارند و او با آنها در آسمان پرواز می‌کند. هر پرواز آزمایشی که با هواپیماهای جدید صورت می‌گیرد، تجربه‌یی بی‌نهایت خطرناک است. دوربین فیلم‌برداری نشان می‌داد که چگونه او سوار هواپیما می‌شود و پیش از پرواز با سرعت ۲۰۰۰ کیلومتر در ساعت، همه‌چیز را به آرامی و دقت بررسی می‌کند. این موردی است که در آن باید برخورد تسلط کامل داشت و از خطر نهراسید. این خلبان در برابر خود میدانی می‌یابد که آن را پایان و کناره‌یی نیست. او از اینکه فضانوردی نمی‌کند افسوس داشت و می‌گفت که «فضانوردان می‌توانند دورتر و تندتر از من سفر کنند».

نیز از بسیاری جهات زبان آرواست، تسلیم می‌گردند، در اینجا نیز آدمی در بند دور باطلی گرفتارست، دور باطلی که او را از دو جهت در بند می‌کند. چگونه باید این «دور باطل» را شکست؟ پاسخ به این پرسش، یکی از هدفهای اساسی من است. لئوبوگارت طرز کاری را که در بالا به اشاره گفتیم به تفصیل شرح می‌دهد ولی مثل این است که خطرات این «دور باطل» را نمی‌بیند، و الا چگونه می‌توانست بگوید: «امید است که آنچه مردم در آینده خواهند گفت با وسائلی که برای گفتن در اختیار خواهند داشت، متناسب باشد.»

این عدم تناسب وجود دارد. هر آنکه زمان حال را مورد دقت قرار دهد ناگزیر تجلیات گوناگون و خطرناک آن را نیز می‌بیند؛ اما با این همه، نشانه‌های بسیار امیدوارکننده‌یی را هم خواهد دید. انقلاب علمی و فنی قرن بیستم بزرگترین فرصت و نیکبختی‌یی است که تا کنون بشریت برای به کمال رساندن خود، داشته است. کشف انرژی هسته‌یی، اتوماسیون، امکان کنترل جمعیت دنیا و وفور نعمت، همه برای نخستین بار در تاریخ بشر صورت گرفته و به او امکان داده است که بر سر نوشت خویش حاکم شود؛ اما این نکته را باید بگوییم که خطرهایی که او را تهدید می‌کند نیز به مقاس نیرومندی اوست.

اروس و مرگ

آیا برای رفع این خطرات باید به ریشه معنویت بشر، به نیروهای مابعد طبیعی که مردم با ایمان و فلاسفه به آن معتقدند، تکیه کرد؟ در زمینه بررسی‌های روانشناسی شاید بتوان با استفاده از نظریات

فروید - که در مورد تجزیه و تحلیل ناپساوانی تمدن، توانایی قابل ملاحظه‌یی در او نمی‌بینم - دلیل راه و مایه امید بیابیم. این پرسش را از خود می‌کنم که آیا «محیط جدید زندگی بشر» شرایطی را که او در گذشته در مورد «جلب لذت» داشت تغییر نداده است؟ آیا تمدن فنی بر این اصل «جلب لذت»، که پایه جستجو و کوشش برای به دست آوردن خوشبختی است نظیر آثار محدودکننده‌یی که جوامع پیش از مآشین، جوامع کهنه و سنتی، بر آن وارد می‌آورد، اکنون وارد نمی‌آورد؟ آیا انگیزه‌های زندگی اجتماعی، در این جوامع، مانند گذشته، رفع محرومیت‌ها نیست؟ آیا شرایط تباین درونی میان «من» و «اشیاء» مانند گذشته است؟ آیا جولانگاه اروس Eros وسیع‌تر نشده است؟ بهر تقدیر شک نیست که به جنبش اروس Eros افزوده شده و جنگ قدیمی‌یی که او با مرگ داشت گام در مرحله جدیدی گذارده است. فروید درباره وضع کنونی این نبرد، مطالب تحسین‌انگیزی دارد. او می‌گوید: «انسانهای کنونی چنان بر نیروهای طبیعت تسلط یافته‌اند که به کمک همین نیروها می‌توانند یکدیگر را تا آخرین نفر به آسانی از میان ببرند. انسانها به این امر کاملاً آگاهی دارند و همین امر سبب و علت قسمتی از اضطرابها و دست‌یازدنیهای آنهاست و اینک باید منتظر بود تا یکی از دو نیروی آسمانی، یعنی اروس Eros جاودانی، جنبشی کند و در نبردی که علیه رقیب جاویدان خود می‌کند خود را نشان دهد.»

در تمدن فنی هنوز خشونت از میان نرفته است.

آمدودریونسکو نمایشی یونسکو وارداد . یونسکوپلی مصاحبه ای مطبوعاتی گفت در هلسنیکی احساس آن دارد که « چشم براه گودو » است چون در کنفرانس از حضور هنرمند و نویسنده نشانی نیست و تنها مدیران و کارگزاران فرهنگی در آن گرد آمده اند . و چند روز بعد نوشت :

در کنفرانس هلسنیکی هیچکس نمی خواست بفهمد که فرهنگ زنده واقعی ، آفرینش است ، گستگی است ، تغییر و تحول و حتی انقلاب است نه چیزی در انحصار کارکنان دولت یا سیاستمداران . در کنفرانس هلسنیکی هیچگاه نظر هنرمندان درباره نقش و مقامی که خود می پندارند در جوامع امروزی اروپایی دارند خواسته نشد . کارکنان دولتی بجای رهبری و راهنمایی هنرمندان باید در اندیشه حمایت و تأمین استقلال و آزادی آنان باشند . آنان باید به هنرمندان گوش فر دهند نه بالعکس .

سخنان یونسکو ، تفکرات و ملاحظات را برانگیخت و سرانجام مدیرکل یونسکو در نطق اختتامیه خویش ضمن پاسخ گوئی به ایرادهای وی که تنها به قاضی رفته بود ، پذیرفت که برگزاری کنفرانس اروپایی دیگری مرکب از آفرینندگان برای بررسی فرهنگ از همه جوانب و جهات بسیار بجاست ، اما اینگونه کنفرانسهای دو گانه ، مکمل یکدیگرند نه بالضروره در تضاد با یکدیگر* .

به عکس ، وحشیگریهای علمی ، جنگها ، دنیای

۶ - روزنامه لوموند ، ۱۲ ژوئیه ۱۹۷۲

* در تهیه این گزارش از روزنامه های فیکارو ۲۹ ژوئن ۱۹۷۲ ، لوموند اول ژوئیه ۱۹۷۲ و مجله نوول لیترر شماره ۲۳۳۶ مورخ سوم اوت ۷۲ استفاده شده است .

راهی که انسان در پیش دارد (بقیه)

بازداشتگاهها ، آدمکشی های سیاسی ، اشکال گوناگون تعصب ، قتل های دسته جمعی ، همه شواهدی است بر اینکه کار خشونت و تجاوز به کجا کشیده ؛ اما در عوض ، امکاناتی که برای یافتن خوشبختی به وجود آمده ، ارضاء تمایلات جنسی ، فراهم آمدن وسائل رفاه برای قشرهای وسیع تر اجتماع ، نیز به نظر روانشناسان و معلمان اخلاق به عنوان عوامل مثبت به شمار می آید . بیولوژیستها نیز امیدوارند که « در میان ملل متمدن ، انتخاب طبیعی به شکل نوبی تحقق خواهد یافت و غریزه تجاوز و خشونت را به حد مطلوبی تعدیل خواهد کرد بی آنکه از وظایف ضروری آن چیزی بکاهد . »

اروس Eros ، در مبارزه ای که علیه مرگ می کند ، امکانات نوبی به دست آورده است . اصل « جلب لذت » در شرایط مناسب تر عملی است . می توان گفت که ، از نظر فروید ، دورنمای تمدن دیگری را می بینیم که هم علمی تر است و هم اینکه در آن ، انسان دوستی و خیر طلبی به فرد کمک می کند که بتواند در زندگی اجتماعی خود بر سرکشی های نفس خویش بهتر عنان بزند و از تجاوز به دیگران و از میان بردن خود بیشتر بر حذر باشد . البته ضروری است که چنین اجتماعی بتواند به افراد بیشتری برای سعادت مند شدن امکان و فرصت دهد و به عبارت دیگر انسان بتواند بر آفریده های خویش تسلط بیشتری یابد .

ترجمه امیر محمد ولی زاده

به نقل از کتاب *La puissance et La Sagesse*